DOI: 10.22067/jlkd.2021.48348.0

مجلۀ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال دوازدهم ، شماره ۳، بهار تابستان ۱۳۹۹، شمارۀ پیاپی ۲۲

پژوهشی در تحولات صوری- معنایی چند واژه از تاریخ بیهقی در گویش محلی شهرستان تایباد

فضل الله خدادادی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی ره) (نویسنده مسئول)
حمید طاهری (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی ره)

صص: ۳۲۶-۳۰۵

چکیده

بر این باوریم که زبان مجموعه‌ای نظام‌مند و به‌هم‌پیوسته است که در عین یکپارچگی و تشکّل، پیوسته در حال تحول و دگرگونی است. یکی ازگسترده ترین حوزه‌های دستخوش تحول این نظام حوزۀ معنایی و صوری است. پیرو این تحولات در مطالعه‌ی تاریخی – جغرافیایی واژگان تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد، به این نکته رسیده‌ایم که باوجودآنکه نزدیک به هزار سال از زمان تألیف این اثر می‌گذرد، امروزه هنوز در گویش محلی مردمان این خطه، برخی واژه های این کتاب، گاه با تغییراتی، در گویش‌های محلی خراسان دیده می‌شود. تغییرات این واژه ها را در سه دسته می توان بررسی کرد: یا به همان شکل به‌کاررفته در تاریخ بیهقی (در تلفظ و معنا) استعمال می‌شوند، یا همراه با تحولات آوایی، دچار تحول معنایی نیز گردیده‌اند و یا باوجود حفظ شکل ظاهری، ازنظر معنایی نیز کاملاً تغییر کرده‌اند. این مقاله به روش میدانی و با تکیه‌بر منابع کتابخانه‌ای ضمن توجه بر مطالعات تحول معنا در زبان، به بررسی سیر تحول معنایی-صوری چندی از این واژگان در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که دگردیسی تحولات معنایی-صوری واژگان تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد بیشتر از نوع دگرگونی داخلی و براثر مشابهت واژگان بوده است.

کلیدواژگان:تحولات معنایی، تحولات صوری، واژگان محلی، تایباد

تاریخ دریافت :۱۳۹۸/۰۹/۱۸   تاریخ پذیرش : ۱۳۹۹/۱۱/۱۴
پست الکترونیکی: 1. Bardiakhodadad66@gmail.com   2. taheri-x135@yahoo.com

مقدمه

زبان چون ابزاری است در دست اجتماع برای بیان و رفع نیازهای اجتماعی، لذا تحولات و پیشرفت‌های اجتماعی بر زبان بسیار تأثیرگذارند. «دگرگونی‌های معنایی، بیش از هر یک از جنبه‌های دگرگونی زبان بازندگی و فرهنگ هر جامعهٔ زبانی پیوند دارد. این‌گونه تغییرات از قید ساختارهایی که خاص نظام زبان است، آزاد است؛ اما به‌هیچ‌وجه از توجیهات زبانی به‌طور کامل بی‌نیاز نیست» (آرلاتو،۱۳۷۳:۲۲۳). به‌هرحال با بررسی متون موجود در دوره‌های تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که زبان فارسی ازنظرهای متعددی همچون: تلفظ، صرف و نحو و واژگان و معانی واژگان تغییریافته است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۹: ١٤). تغییر و تحولات زبان، گاهی درونی است و گاهی بیرونی. تحولات درونی زبان، در درون آن و بدون دخالت عوامل خارجی انجام می‌پذیرد؛ هم چنان‌که کاربردهای مجازی و اصل «کم‌کوشی» معانی جدیدی برای برخی واژه‌ها پدید می‌آورد. تحولات بیرونی زبان، تحولاتی است که براثر عوامل خارجی ازجمله زبان‌های بیگانه انجام می‌گیرد. (همان: ۱۵و۳۵-۳٤). تحولات معنایی در واژگان زبان فارسی به‌صورت های گوناگونی همچون: تخصیص معنایی، توسیع معنایی و تغییر معنایی رخ‌داده است. (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۹۶-۱۹۵). واژه‌ها و تعبیرهای فراوانی بین گویشوران خراسان رایج است که می‌توان اکثر آن‌ها را در متون نظم و نثر فارسی یافت. قدمت و پیشینهٔ شعر و ادب در سرزمین خراسان بر کسی پوشیده نیست و کثرت ادبا و علمای این خطه خود گویای این امر است. هنوز هم بسیاری از واژگان به‌کاررفته در آثار شعرا و نویسندگان، در گویش‌های محلی خراسان استعمال می‌شود؛ به‌طوری‌که حتی گاهی این گویش‌ها کمک بزرگی به حل پاره‌ای از مشکلات متون کهن می‌کنند. «زیرا این گویش‌ها در حقیقت ادامه یا هم‌خانوادهٔ زبانی است که در متون کهن فارسی به کار می‌رود.» (اختیاری،۱۳۸۸: ۲). این مقاله به بررسی تحولات صوری- معنایی واژگانی از تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد.

چارچوب نظری

مقالهٔ حاضر به بررسی تحولات صوری- معنایی واژگان مستعمل تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد می‌پردازد. بر همین اساس تمرکز نگارنده بر دو محور تحولات صوری و معنایی این واژگان است و بر آن بوده است تا به این مهم نائل آید که روش‌های انتقال معنایی

واژه‌ها به دو روش مجاورت و مشابهت با دیگر واژه‌ها به چه سان بوده است. همچنین نگارنده واژگان مستعمل تاریخ بیهقی در گویش این شهرستان را در سه حوزۀ زیر بررسی می‌نماید:



«دگرگونی‌های معنایی، بیش از هر یک از جنبه‌های دگرگونی زبان بازندگی و فرهنگ هر جامعۀ زبانی پیوند دارد. این‌گونه تغییرات از قید ساختارهایی که خاص نظام زبان است،آزاد است؛ اما به‌هیچ‌وجه از توجیهات زبانی به‌طور کامل بی‌نیاز نیست» (آرلاتو،۱۳۷۳ :۲۲۳). دگرگونی‌های معنایی بیش از همه بر واژگان یعنی تغییرپذیرترین بخش زبان تأثیر می‌گذارد. عوامل درون زبانی همچون تخصیص، ترفیع، تنزل یا بسط معنایی و عوامل برون زبانی همچون قرض‌گیری، دشوارگی/واژه‌های تابو، سره گرایی و تحولات اجتماعی- سیاسی عظیم همچون انقلاب، جنگ و یا تقسیم یک کشور از عوامل عمدۀ تغییرات معنایی واژگان است. بر این باوریم که باگذشت زمان معنای واژه‌ها نیز ممکن است مانند جنبه‌های دیگر زبان دگرگون شوند. گاه دگرگونی‌های معنایی زبان در حوزۀ تاریخی- جغرافیایی اتفاق می‌افتد و بیشتر براثر دو عامل: «لهجه و شباهت صوری- معنایی» این فرایند اتفاق می

افتد(رک، تراسک، ۱۳۸۲: ٦٧). نظیر همین پدیده را در واژگان تاریخ بیهقی و کاربرد آن‌ها در گویش شهرستان تایباد شاهدیم. در تاریخ بیهقی واژگانی وجود دارد که امروزه به سه صورت: الف). با همان شکل صوری و معنا،ب). با حفظ شکل صوری و تحول معنا و ج). با همان معنا و تحول در شکل صوری، در گویش شهرستان تایباد به کار می‌رود:

بر همین اساس برای علمی بودن بحث و همچنین مستند بودن ادعاهایمان پیرامون این دگردیسی واژه و معنا با کاربست نظریات ابوالقاسمی(۲۵۳۵) در کتاب «تحول معنی واژه در زبان فارسی» به انجام این پژوهش همت نهادیم. او در این کتاب ارزشمند پیرامون تحولات معنای واژه در زبان فارسی بر این عقیده است که: «دگرگونی معنی واژۀا علت خارجی دارد که بدان دگرگونی خارجی گفته می‌شود، یا علت داخلی که بدان دگرگونی داخلی گفته می‌شود. دگرگونی خارجی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در خارج زبان باشد. دگرگونی خارجی غیرمستقیم انجام می‌پذیرد، یعنی معنی واژه به علت خارجی دگرگون می‌شود یا دگرگونی خارجی غیرمستقیم انجام می‌پذیرد یعنی معنی واژه به علت خارجی مستقیم دگرگون نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژۀ دیگری تغییر معنی می‌دهد»(ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۹). دگرگونی داخلی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در داخل خود زبان باشد. دگرگونی داخلی از راه‌های زیر انجام می‌پذیرد:

۱–از راه انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید

الف) به علت مشابهت معنی اصلی بامعنی جدید

ب). به علت مجاورت معنی اصلی بامعنی جدید

۲– از راه انتساب معنی جدید به واژه

الف). به علت مشابهت واژه با واژه‌های دیگر

ب). به علت مجاورت واژه با واژه‌های دیگر

۳– از راه انتقال واژه و انتساب معنی(همان: ۱۰).

روش پژوهش

این تحقیق با ترکیب دو روش توصیفی– تحلیلی و مطالعات میدانی صورت گرفته است. درروش اول ضمن مطالعۀ کل متن تاریخ بیهقی–تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد– آن واژگانی که به هر یک از سه روش گفته‌شده در بخش چارچوب

نظری در گویش شهرستان تایباد استعمال می‌گردد، با نمونه مثال‌های متنی از تاریخ بیهقی استخراج و فیش‌نویسی شد. در مرحلهٔ بعد کتب نظری گویش‌شناسی و تحولات معنایی زبان مثل آثار محمدرضا باطنی، مهدی مشکوة الدینی، محسن ابوالقاسمی و ...مطالعه و بخش‌های مربوط به گویش‌شناسی و تحولات صوری- معنایی فیش‌برداری شد. همچنین با مراجعه به کتابخانه‌های محلی، فرهنگ‌سراهای شهرداری و ادارات ارشاد شهرستان موردنظر، در مورد جمع‌آوری و مطالعهٔ کتب گویش‌شناسی، فرهنگ شناسی و فرهنگ لغات اقدام گردید که این مسئله دربارهٔ متقن کردن ارجاعات بسیار مثمر ثمر واقع گردید. درروش میدانی ضمن مراجعه به جغرافیای موردنظر در تحقیق یعنی گویش شهرستان تایباد ، جامعه آماری وسیعی در حدود سی نفر اعم از زن و مرد در طیف های سنی مختلف از مرکز شهرستان و روستاهای تابعه موردبررسی قرار گرفت و هر یک از واژگان فیش‌نویسی شده از کل تاریخ بیهقی در بخش‌های مختلف مطرح و موردبررسی قرار گرفت و ضمن مثالی از زبان اهالی منطقه نسبت به ضبط آن اقدام گردید به‌طوری‌که دو جنس زن و مرد در طیف سنی مختلف در شهرستان مورد پرسش قرار گرفت تا دامنهٔ دربگیری و قطعیت یقین نگارنده افزون گردد.

تحلیل داده‌ها

دگرگونی صوری- معنایی واژه‌هایی از تاریخ بیهقی در گویش شهرستان تایباد

حال به بررسی تحولات معنای واژه در گویش شهرستان تایباد و کاربرد آن واژه در تاریخ بیهقی می‌پردازیم:

الف) با حفظ صورت و تغییر معنا:

برخی از واژگان به همان شکل صوری موجود در تاریخ بیهقی، در گویش شهرستان تایباد استعمال می‌شوند. اما نکتهٔ جالب در مورد این واژگان این است که معنای آن‌ها در مقایسه بامعنای آمده در تاریخ بیهقی، یا کاملاً دگرگون‌شده است و یا چیزی نزدیک به معنای ذکرشده در شروح تاریخ بیهقی است.

در مطالعات تحول معنایی زبان می‌توان این مبحث را ذیل «دگرگونی‌های داخلی معنا» جستجو کرد. «دگرگونی داخلی به دگرگونی‌ای گفته می‌شود که سبب آن در داخل خود زبان باشد» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۲). این‌گونه تحول معنایی در واژگانی از تاریخ بیهقی در گویش

شهرستان تایباد، براثر مشابهت واژه با واژه‌های دیگر ایجادشـده اسـت. در ایـن‌گونـه از تحـول می‌توان گفت: انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید یا مستقیم انجام می‌پـذیرد، یعنـی خـود واژه به علت مشابهت معنی اصلی و جدید از معنی اصلی به معنی اصلی منتقل مـی‌شـود و یـا غیرمستقیم انجام می پذیرد، یعنی خـود واژه از معنـی اصـلی بـه معنـی جدیـد مسـتقیم منتقـل نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژهٔ دیگری که به آن مربوط است، از معنی اصلی خـود بـه معنـی جدید منتقل می‌شود. به‌عنوان‌مثال واژهٔ «قرمساق و گربز» دو واژه با بار معنایی منفـی در تـاریخ بیهقی هستند، درحالی‌که امروزه در گویش شهرسـتان تایبـاد ایـن دو واژه دیگـر معنـای منفـی ندارند و بار زشت بودن خود را ازدست‌داده‌اند.

اینک به بررسی چندی از این واژگان می پردازیم:

کوت: واژهٔ کوت در تاریخ بیهقی به معنای «قلعه» است و معمولاً با پسوند «وال» می‌آید که به معنای «نگهبان قلعه» است. در داستان«نظر خواجه عبدالغفار دربـارهٔ عهدنامـه» از زبـان عبـد الغفار آمده است: «پس یک‌شب در آن روزگار مبارک پس از نماز خفتن پـرده‌داری کـه اکنـون کوتوال قلعهٔ سکاوند است . . .»(تـاریخ بیهقـی، ۱۳۸۳: ۱۵۲).در داسـتان شـادی خبـر حرکـت سلطان مسعود به سمت غزنین آمده است: «و سرهنگ بوعلی کوتوال گفته بود تا نامه‌ها نوشتند به اطراف ولایات بدین خبر».(همان،٤٦). ازنظر جغرافیایی معمولاً قلعه‌هـا را درجاهـای مرتفـع می‌ساخته‌اند تا از خطرات طبیعی مانند سیل در امان باشد و همچنین در مقابل هجـوم دشـمنان بتوان به‌راحتی به دفاع از آن‌ها پرداخت. در تاریخ بیهقی نیز چنان‌که دیده می‌شود قلعه‌ها محـل نگهداری زندانیان بوده و درجاهای بلند ساخته می‌شده‌اند و این امر در فصل«بـردن امیرمحمـد به قلعهٔ مندیش» به‌خوبی دیده می‌شود: « امیر را به قلعهٔ مندیش برده آید، تا آنجا نیکو داشته تر باشد و حاجب بیاید با لشکری که در پای قلعت مقـیم اسـت.»(همـان،۹۷).درجـایی دیگـر در توصیف قلعه‌ای که سلطان محمد در آن زندانی است از زبـان عبـدالرحمن قـوال آمـده اسـت: «قلعه‌ای دیدیم سخت بلند با نردبان پایه‌های بی‌حداندازه چنان‌که بسیار رنج رسـیدی تاکسـی بر توانستی شد.».(همان،۹۸).چنان‌که از این شواهد برمی‌آید قلعه‌ها درجاهای بلند بنا مـی‌شـده و فردی وظیفهٔ نگهبانی از آن را بر عهده داشته اسـت کـه بـه وی «کوتـوال» مـی‌گفتـه‌انـد. در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل واژهٔ «کوت» چنین آمـده اسـت: کـوت: قلعـه، یکـی از پـنج سـهمی کـه برحسب سنت مبنای تقسیم محصول به شمار می‌رود. سـه کـوت: طـرز تقسـیم محصـول کـه

به‌موجب آن دو سهم به زارع و یک سهم به مالک می‌رسید و بالعکس.(دهخدا:ذیل کوت، جلد۳۵،ص۲۹٤). در کتاب ادبیات شفاهی تایباد ذیل واژهٔ کوت چنین آمده است: «کوت: توده، کپه».(مودودی و تیموری،۱۳۸٤: ۳۳۹). همچنین در جای دیگری از این کتاب آمده است: «کوت کوت: توده‌های جداجدا).(همان،۳٤۰). در واژه‌نامهٔ گویش بیرجند ذیل واژهٔ کوت چنین آمده است: «کوت (kut): توده، مجموعه» (رضایی،۱۳۷۳: ۳۸۳). همچنین در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه چنین آمده است: «کوت: توده، انباشته، برآمدگی.(انصاف پور، ۱۳۷٤: ۹۰۰). این واژه امروزه ازنظر معنایی در گویش شهرستان تایباد متحول گردیده است و دیگر به معنای قلعه نیست. بلکه به هر تپهٔ ساخته‌شده از خاک یا شن «کوت» گفته می‌شود و اصطلاحاً به هر چیز انباشته‌شده، اعم از محصول کشاورزی، کالای تجاری و حتی جمع انسان‌ها یک «کوت» گفته می‌شود. مثلاً یک کوت خاک، یک کوت وسایل و گاهی نیز به طنز در مورد کسی که تعداد زیادی بچهٔ قدونیم‌قد دارد، می‌گویند فلانی یک کوت بچه دارد: «احمد یک کوت بچه دره» (یعنی: احمد تعداد زیادی بچهٔ قد و نیم قد دارد» (راوی: عبدالکریم ٦۳ ساله از اهالی تایباد). در گویش غرب افغانستان و به‌خصوص در هرات که به گویش شهرستان تایباد نزدیک است، نیز این واژه را چنین معنی کرده‌اند: «کوت: انبوهی از هر چیزی» (آصف فکرت، ۱۳۷٦: ذیل کوت). همچنین عبدالله افغانی نویس در فرهنگ لغات عامیانه افغانستان ذیل کوت آورده است: « توده و انبار چیزی» (افغانی نویس، ۱۳٦۹: ذیل کوت). همان‌گونه که مشاهده می‌شود در افغانستان نیز «کوت» به معنای «انباشتن و توده کردن است.

ابوالقاسمی(۲۵۳۵) این‌گونه از تحول را ذیل دگرگونی داخلی آورده و گفته است: «انتقال واژه از معنی اصلی به معنی جدید به علت مشابهت معنی اصلی بامعنی جدید» (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۳). همان‌گونه که از شواهد فرهنگ‌های گویش شهرستان تایباد نیز برمی‌آید، واژهٔ کوت دیگر به معنای قلعه نیست و به هر چیز توده شده و انباشته‌شده «کوت» گفته می‌شود. اینک دو مثال دیگر به نقل از اهالی روستاهای شهرستان تایباد:

«او کوت ها خاک جای هس که گرگا قایم مشن». (راوی: حبیب ٤۹ ساله از روستای پشته)//آن کوته‌ای خاک مخفیگاه گرگ‌ها است// یعنی: تپه‌های ساخته‌شده از خاک.

«اگر ای شینا به درد تو مخوره ببر اگر نه د همینجه کوت کو». (راوی اویس ۳٤ ساله از روستای کرات)// اگر این ماسه ها کاربردی دارد ببر وگرنه همین‌جا کوت کن// یعنی: انباشته کن.

نسق: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای«روش و طریقه» آمده است: «اکنون چون این مهم از پیش برخاست و کار دیوان را نظمی و ضبطی و نسقی پیدا آمد.» (گزیدهٔ تاریخ بیهقی، ۹۱:۱۳۵۱).در لغت‌نامهٔ دهخدا این واژه به معنای «روش و قاعده آمده است.(دهخدا: ذیل نسق،جلد٤۷). در سفرنامهٔ ناصرخسرو نیز این واژه به معنای «روش، شیوه و طریقه» آمده است: «میان جامع و این دشت وادی‌ای است، عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقی است بناهای بزرگ است بر نسق پیشینیان و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و بر سرخانه‌ای نهاده».(سفرنامهٔ ناصرخسرو،۱۳٥٤: ۳٦).اما امروزه این واژه در گویش شهرستان تایباد دیگر به معنای«روش» نیست، بلکه نام یکی از زمان‌ها یا دوره‌های کشاورزی است.آنچه در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه آمده است به‌خوبی به معنای دوم این واژه اشاره دارد: «نسق: مزارعه‌ای سنتی حاکم بر نظام کشاورزی کهن.(انصاف پور، ۱۳۷٤: ۱۱۸۹). در گویش شهرستان تایباد دو نوبت به کشت زمین می‌پردازند. یک نوبت اوایل اردیبهشت است که در این فصل بیشتر خربزه و هندوانه می‌کارند و به این فصل از کشاورزی به دلیل تنوع محصولات و سرسبزی آن «سوزبر»(sozbar) گفته می‌شود. در مقابل این مرحله، مرحلهٔ دیگری وجود دارد که به آن «نسق» گفته می‌شود. این مرحله از اواخر دی‌ماه شروع می‌شود و در آن بیشتر گندم و جو می‌کارند و در اصطلاح محلی به آن«سفیدبر» گفته می‌شود. زیرا با سردی و سوز زمستان همراه است و از طرف دیگر در مقابل مرحلهٔ قبلی (سوزبر) طراوت و سرسبزی ندارد و زمین خشک و سرد است. آنچه در کتاب ادبیات شفاهی تایباد (بخش فرهنگ لغت آن) ذیل واژهٔ نسق آمد، خود سند محکمی بر این ادعا است: «نسق: یکی از فصول کشت و کار».(مودودی و تیموری، ۱۳۸٤ : ۳٦۳). در فرهنگ واژگان فارسی هروی نیز نسق به دوره‌ای از کشاورزی اطلاق گردیده است: «نسق: بذر گندم که در زمستان کارند» (آصف فکرت، ۱۳۷٦: ذیل نسق). در واژه‌نامهٔ گویش بیرجند نیز به‌صورت پوشیده به معنای دوم نسق اشاره‌شده است: «نسق: ۱.نظم و ترتیب و سامان۲.فراهم و آماده ۳. هنگام برداشت محصول».(رضایی،۱۳۷۳: ٤٥۹). ازآنجایی‌که نگارنده ساکن شهرستان تایباد است، حدس می‌زند منظور رضایی از «هنگام

برداشت محصول»، پایان مرحلهٔ اولیهٔ (سوزبر) و آغاز مرحلهٔ دوم(نسق) باشد، زیرا در آغاز مرحلهٔ دوم دیگر خبری از محصولات مرحلهٔ اول در زمین نیست و زمین را برای مرحلهٔ دوم کاشت آماده می‌کنند. در ادامه به مثال‌هایی دربارهٔ معنای«فصلی از کشاورزی»، ذیل نسق به نقل از اهالی تایباد می‌پردازیم: «ما نسق دهقونا خور عوض منم».(راوی: رحیم ٤٨ساله از کشاورزان تایباد)// ما نسق دهقانانمان را عوض خواهیم کرد//یعنی هنگام کشت زمین درنوبت دوم سال.

«به ای وضه که دهقونا مو کار مکنن فکر نکنم بعد از سوزبر اینار نگه درم، مگره نسق کسه دگر بیرم». (راوی، مجید ٥٨ ساله از کشاورزان تایباد) // با این وضعی که دهقانان من کار می‌کنند فکر نمی‌کنم بعد از سوزبر نگهشان دارم. باید نسق به فکر جذب دهقانان جدید باشم// یعنی هنگام مرحلهٔ دوم کشاورزی باید دهقانان جدید سرکار بیاورم.

بر اساس مطالعات زبان‌شناسی این تحول معنا از گونهٔ دگرگونی داخلی – از راه انتقال واژه و انتساب معنی به‌صورت غیرمستقیم است. یعنی «خود واژه از معنی اصلی به معنی جدید مستقیم منتقل نمی‌شود، بلکه به پیروی از واژهٔ دیگری که به آن مربوط است، از معنی اصلی خود به معنی جدید منتقل می‌شود»(ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۳). نسق اگرچه به معنای راه و روش است، اما ازآنجایی‌که روش کشاورزی در نیمهٔ دوم سال عوض می‌شود، نسق از طریق پیروی از روش جدید، بر نظام کاری کشاورزی اطلاق گردیده است.

برداشتن

این واژه در تاریخ بیهقی به معنای: حرکت کردن و مقام دادن آمده است: «امیر شهاب الدوله از دامغان برداشت و به دیهی رسید...» (بیهقی، ١٣٧٤: ٢٢/١). معنای واژه در این دو تعبیر متناسب و نزدیک به هم است. «بر» پیشوند فعلی جهت‌نماست یعنی بالا. موقع حرکت کردن وسایل خود را برمی‌دارند و حرکت می‌کنند. لازمه حرکت برداشتن وسایل است این نیز نوعی مجاز است. در مقام دادن هم وقتی به کسی مقام می‌دهند یعنی او را برمی‌کشند و بالا می‌برند:«برداشت کنم آن‌کسان را که در باب ایشان سیاست فرموده باشم»(بیهقی، ١٣٧٤: ١٦٠/١)، اما این واژه امروزه در گویش شهرستان تایباد معنای دیگری به خود گرفته است و به معنای: «شروع کردن به کاری، پرداختن به مبحثی» به کار می‌رود: «وقته احمد گف سل امسال همه زمینا مار خراب کرده و بنلید، حجی رسول یک دفه وردش که مگر بر تو نگفتم زمینا خور بیمه کو؟» (شاهد و حاضر بودن نگارنده بر بحث کشاورزان تایباد» //وقتی احمد از خسارت

سیلاب به زمین‌هایش نالید، حاج رسول یک‌دفعه برداشت گفت که مگر بـه شـما نگفتـه بـودم زمین‌هایتان را بیمه کنید؟//. برداشت در اینجا فعلی آغازی به معنای«شروع به گفتن کرد، شروع به اعتراض کرد» آمده است. در فرهنگ مردم هرات نیز این واژه معنـای آغـاز سـخن گفـتن و شروع به صحبت دارد: «برداشت: درآمد و مقدمهٔ آواز یا سـخن» (آصـف فکـرت، ١٣٧٦: ذیـل برداشتن).

این معنی در فارسی امروز هم کاربرد دارد: «برداشت گفت». این هـم همـان فعـل آغـازی است و بر شکل و موقعیتی که انسان در شروع سخن بـه خـود مـی‌گیـرد، دلالـت دارد و یـک تحول مجازی باعلاقهٔ التزام است. البته این‌گونـه دگرگـونی ذیـل دگرگـونی داخلـی و از نـوع «مشابهت واژه با واژه‌ای دیگر» حاصل‌شده است. (ابوالقاسمی، ۲۵۳۵: ۱۲). این‌گونـه تحـولات در حوزهٔ زبان‌شناختی را که واژه بدون تغییر در شکل صوری، فقط ازنظـر معنـا دچـار تحـول می‌شود، تحول مجازی گویند. به‌عبارت‌دیگر واژه معنای مجازی گرفته و از معنـای اصـلی دور شده است.(رک. همان:۱۰). به‌عنوان‌مثال واژهٔ «تیر» که در قـدیم بـر ترکـه‌ای نـوک‌تیـز دلالـت می‌کرده است، امروزه براثر دگرگونی مدلول واژه که ارتباطی با زبان ندارد، بر شی‌ای تیز کـه از سرب ساخته می‌شود و از تفنگ به‌سوی هدفی رها می‌گردد، دلالت می‌نماید. برداشـتن و مقـام دادن نیز چنین رابطه‌ای دارند. برداشتن به معنای بلند کردن، به بلندی رسـاندن بـا مقـام دادن و کسی را از پستی به بزرگی رساندن در ارتباط است. همچنین ازآنجاکه برداشت، به‌عنوان فعلـی آغازی برای شروع کلامی براثر ناراحتی و عصبانیت است و به‌طور ناگهانی رخ می‌دهـد، چـون با بالا رفتن تن صدا همراه است، معنای بلنـد کـردن، بـه بـالا گـرایش داشـتن از آن برداشـت می‌گردد که بامعنای برکشیدن و بالا بردن کسی مقارنت دارد.

ساختن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای: آماده کردن، آماده شدن به‌کاررفته اسـت: «قـوم به جمله بپراکندند و ساختن گرفتند». (بیهقی، ١٣٧٤: ٩/١). این واژه نیز همچون دیگر واژه‌های نـام‌بـرده، دسـتخوش تحـول معنـایی شـده اسـت و امـروز در گـویش شهرسـتان تایبـاد به‌صورت«ساخت‌وپاخت» و به معنای نوعی«توافق قبلی» به کار می‌رود: «او خود اشرار بسـاخته بوده که قبل از رسیدن پلیس، اشرار از خنه بدر شم»(راوی، حسن۵۸ ساله از اهـالی تایبـاد)//او با اشرار از قبل توافق کرده بود که قبل از رسیدن پلیس خانه را ترک کننـد//. سـاختن در اینجـا همان مفهوم «ساخت‌وپاخت» در نزد عوام را دارد و نوعی نقشهٔ از قبل تعیین‌شـده بـرای انجـام

عملی طراحی‌شده است. همچنین است مثالی دیگر در گویش تایباد: «مگه قاتل خود چوپون بساخته بوده که وقته صحب رمه بیمد قاتل اور بکشه و هر دوتا خودهم گوسپندار ببرم» (راوی: زینت٤٨ساله از اهالی روستای اسدآباد از توابع تایباد)//گفته‌اند قاتل با چوپان توافق کرده بوده که وقتی صاحب گله آمد، قاتل او را بکشد و هر دو باهم گوسفندان را بدزدند//. ساختن در این مثال نیز معنای توافقی بر اساس یک نقشهٔ قبلی دارد. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ واژهٔ «ساخته‌کاری» آمده است که معنای این واژه بر تقلب و ظاهرسازی در کارها دلالت دارد: «ساخته‌کاری: ظاهرسازی و تقلب» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل ساختن).

دم‌کنده: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای:«شکست‌خورده و صدمه‌دیده» آمده است: «کرمان و اهواز تا در بغداد بدین لشکر ضبط توان کرد که آنجا قومی‌اند نابکار و بی‌مایه و دم‌کنده و دولت برگشته تا ایمن باشیم» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۸۱). این واژه در گویش شهرستان تایباد، معنای «بزه‌کار، بی‌قیدوبند، هنجارشکن و گنده لات» دارد و برکسی که بالاسری و اولیایی نداشته باشد تا از او حساب ببرد اطلاق می‌گردد. درواقع به کسی که ناطور و هنجارشکن است، دم‌کنده می‌گویند:«اگر تو یله و دم‌کنده نبشی از دیوال باغ مردم بالا نمری»(راوی:طوبی۸۲ساله از اهالی روستای کوه آباد از توابع تایباد)// اگر تو ول و لات و بی-سرپرست نباشی از دیوار باغ مردم بالا نمی‌روی//. دم‌کنده در این مثال عطف به یله گردیده که یله نیز صفتی است به معنی رها و بی‌قیدوبند و معنای گنده لات، بی سرپرست و هنجارشکن را دارد. همچنین در تایباد وقتی مادری بخواهد پسرش را که کاری نسنجیده کرده و یا هنجاری را شکسته، تهدید به معرفی‌اش به پدرش نماید می‌گوید: «اهوی دم‌کنده! بخدا مگره پیپر تو به خنه نییه!» (راوی، تاج بی‌بی، ۸٤ساله از اهالی تایباد)//آهای بی‌سروپا، لات، بی سرپرست، هنجارشکن و ...به خدا زمانی که پدرت به خانه برگردد من شکایت تو را خواهم کرد//. نکتهٔ جالب این است که علاوه بر تایباد، در سبزوار نیز این واژه با همان معانی گفته‌شده در بالا کاربرد دارد و اصطلاح «دم بریه /dom boriyah/که در گویش سبزواری به کار می‌رود، همان معنای گویش تایبادی را دارد و مراد کسی است که دمش کنده/ بریده‌شده باشد. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ«دمب بریده» ضبط‌شده و به معنای«آدم زیانکار و دست نارس» آمده است که خود صحه‌ای بر این ادعا است.

ب با حفظ صورت و معنا

راست‌کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنی :آماده کردن و مهیاکردن است. در داستان بردار کردن حسنک آمده است: «و دو پیک راست کرده بودند که از بغداد آمده‌اند و قرآن‌خوانان قرآن می‌خواندند...» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۳۲۸). اما این واژه در گویش شهرستان تایباد ، «راس کرده Ras kardah تلفظ می‌شود و صرفاً به معنی «آرایش کردن زن، یا زنی با آرایش غلیظ را گویند: «زنا برفتم به سر قنات که عروسر راس کنم»(راوی: سکینه ۳۹ساله از اهالی تایباد)// زنان به قنات رفتند تا عروس را آرایش کنند//. در فرهنگ مردم هرات این واژه به معنای آراستن» آمده است: «راست کردن: درست کردن، مرتب کردن» (آصف فکرت، ۱۳۷٦: ذیل راست کردن و افغانی نویس، ۱۳٦۹: ذیل راست کردن). همچنین عبارت«راست و رِجه» که هنوز هم در تایباد استعمال می‌گردد، معنای مرتب بودم و منظم بودن دارد(رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸٤: ۲۹۳). و هنگامی‌که کسی به شکل غلیظ آرایش کند- مخصوصاً زنان- این عبارت را به کار می‌برند: «اوتو خور راست و رجه کردیی زارا میی به عروسی ری؟» (راوی، ناهید٤۸ساله از اهالی تایباد) // اونجوری خودت را آرایش و مرتب کرده‌ای نکند می‌خواهی بروی عروسی؟// . راست و رجه هم در گویش تایباد به معنای آرایش و مرتب بودن است و همان معنی مستعمل در تاریخ بیهقی از آن برداشت می‌گردد. امروزه هنوز هم در افغانستان این واژه «راس کده/ راس کرده» تلفظ می‌گردد: «راس کرده: آرایش کردن، آراستن»(اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل راس کرده) و به معنی زن آرایش‌کرده و مرتب است:«ناز کده بیا، راس کده بیا، موها را واز کده بیا...»(راوی: عبدالجلیل ساکن هرات، راننده تریلر در گمرک دوغارون تایباد»// با ناز بیا، آرایش‌کرده بیا و موهایت را بازکن//.

افلیج گرفتن: این واژه در تاریخ بیهقی بر نوعی بیماری دلالت دارد که اندام‌ها گرفت کند و شخص فلج گردد و سپس بمیرد: «و پیرزنی از بزی زهره در گشاد و از آن آب بکشید و چیزی بر آن افکنده و بدین عزیز گرامی داد، خوردن همان بود و هفت اندام را افلیج گرفتن و یازده روز بخسبید و پس‌کرانه شد» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۵۳۱). در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ این واژه «افلیز» درج گردیده است و همان معنای افلیج را دارد(رک، اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل افلیز). امروزه در تایباد این واژه «افلج» تلفظ می‌گردد و نوعی حالت نفرین دارد و به‌صورت: «الهی افلج بگیری» استعمال می‌گردد. و یا به کسی که از پس انجام کاری به‌خوبی برنیاید،

«افلج زده» گویند:«نکنه تور افلج بزده که نمتنی کارکنی؟»(راوی، مصطفی۴۹ساله از اهالی روستای جوزقان)// نکنه تو را افلج بزده که نمی‌توانی کارکنی؟// این واژه در کتاب گزیده ادبیات شفاهی تایباد نیز به‌صورت«افلج بزدن» آمده است و معنای«فلج شدن» دارد(رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸٤: ۲۲۹). این واژه و واژگان دیگری چون: «خنازل=خنازیر، سوپورزی= بیماری طحال، قنج=قولنج، سرخباد=سرخک و درد ناگمون= مرگ ناگهانی»، همگی بر امراض دلالت دارند و کاربرد نفرینی دارند: «الای افلج بگیره تور برچی بچه ر مزنی؟»(راوی: مهرداد۴۰ساله از اهالی تایباد)// الهی افلیج بگیری چرا بچه را کتک زدی؟//.

بحل کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای حلال کردن و حلالیت طلبیدن است: «حسنک بگفت من خطا کرده‌ام و مستوجب هر عقوبت هستم که خداوند فرماید ولیکن خداوند کریم مرا فرونگذارد و دل از جان برداشته‌ام. از عیال و فرزندان اندیشه باید داشت و خواجه مرا بحل کند» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۱۹٦).

این واژه در شهرستان تایباد نیز استعمال می‌شود و همین معنای حلالیت طلبیدن را داراست:«بحل کردن: از گناه کسی درگذشتن» (مودودی و تیموری، ۱۳۸٤: ۲۳۷). همچنین ضبط دیگری نیز از آن موجود است: «بحل بودی»: (حلالیت طلبیدن» (همان‌جا). و آن مراسمی است که همگام نَزَع فردی تک‌تک افراد بر بالین او حاضر می‌شوند و از او طلب حلالیت می‌کنند:«بیمدم به بحل بودی شما. مور ببخشم»(راوی، رسول ۷۲ساله از اهالی روستای فرمان آباد) //آمده ام به بحل بودی شما، من را ببخشید// . بحل بودی یعنی حلالیت طلبیدن از کسی، طلب بخشش کردن.

پیش کردن : این واژه در تاریخ بیهقی تصحیح دکتر یاحقی و تصحیح دکتر خطیب رهبر به معانی «وادار کردن و به جلو انداختن» آمده است. در داستان «هارون‌الرشید با ابن سماک وابن عبدالعزیز»آمده است: «و زر به کسی داد که سرای هر دو زاهد می‌دانست و وی را پیش کردند و با دو رکاب‌دار خاص آمدند، متنکر چنان‌که کس ندانست.»(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳ :٤٨٤).

در گویش شهرستان تایباد نیز این واژه به معنای «تحریک کردن، کسی را واسطه کردن و تشویق نمودن» آمده است. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ «پیش کردن» به معنای «تحریک نمودن»، «کسی را برای زدن کسی تحریک کردن و جلو انداختن آمده است»(اکبری شالچی،۱۳۷۰ :۸۳). همچنین در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه ذیل «پیش کردن» آمده

است : کسی را به کاری تحریک و تشجیع نمودن.(دانشگر،۱۳۷٤ :٦). امروزه در شرق خراسان رضوی (تایباد) این واژه به معنای «تحریک کردن» به کار می‌رود: «مَدَری اور پیش منه که برو از خانواده خُسُر[1] خو جدا شو»(راوی، اسدالله ۸۲ساله از اهالی تایباد)// مادرش او را تحریک می‌کند که از خانواده پدرخانمت جدا شو// پیش کردن در اینجا به معنی تحریک کردن و تشویق کردن آمده است. همچنین است مثال ذیل: «رفقایی اور پیش کردم که بره دعوا کنه اگر نه او همچی ادمه نییه» (راوی: موسی۵۷ساله از اهالی تایباد)// دوستانش او را تشویق به دعوا می‌کنند وگرنه او اهل دعوا نیست//. در این مثال از گویش تایبادی نیز پیش کردن به معنای تشویق کردن و تحریک کردن است. این واژه با اندک تحولی که در معنا داشته است هنوز هم در تایباد استعمال می‌گردد.

یله کردن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «رها کردن» آمده است. در ماجرای مرگ امیر محمود مسعود در نامه‌ای خطاب به ابوجعفر کاکو می‌گوید: «اکنون مسئله دیگر شد و ما قصد کردن بر آن‌سو یله کردیم که شغل فریضه در پیش داریم و سوی خراسان می‌رویم.».(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳ :۵۳). درجایی دیگر در داستان «امیر عادل سبکتکین با آهوی ماده و بچهٔ او و ترحم کردن بر ایشان و خواب دیدن» آمده است: «یا سبکتکین بدان که آن بخشایش که بر آن آهوی ماده کردی و آن بچگک[2] بدو باز دادی و اسب خود را بی جو یله کردی، ما شهری را که آن را غزنین گویند به تو بخشیدیم »(همان:۲۱۳). یله کردن در این دو مثال به معنای رها کردن است. در گویش خراسان نیز این واژه به معنای «رها کردن» آمده است. در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه ذیل این واژه چنین آمده است: « یله کردن، رها نمودن» .(دانشگر،۱۳۷٤: ۲۵۱). همچنین در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ چنین آمده است: « یله: رها، یل، ول. یله دادن، ول کردن، رهانیدن» (اکبری شالچی،۱۳۷۰: ۳۰۹).در فرهنگ انصاف پور ذیل این واژه آمده است: «یله»: رها، ول، آزاد.(انصاف پور، ۱۳۷٤ : ۱۳۱۵). این واژه امروزه در گویش شهرستان تایباد علاوه بر «رها کردن» به‌عنوان صفتی با بار منفی برای افراد هنجارشکن و بر هم زنندهٔ نظم اجتماع به کار می‌رود. به‌طوری‌که به افراد بی‌بندوبار و فاسد «یله» می‌گویند. و حتی در برخی از نواحی نسبت به چنین افراد می‌گویند که «یله شده است». در فرهنگ

---

۱ . از واژگان مستعمل در گویش شهرستان تایباد است که در تاریخ بیهقی نیز به همین شکل به‌کاررفته و معنای پدرزن دارد.

۲ . از واژگان مستعمل در گویش تایبادی است که در تاریخ بیهقی نیز به همین شکل به‌کاررفته و معنای پدرزن دارد.

گویشی خراسان بزرگ در ارتباط با همین مسئله آمده است: «یله شدن: رها شدن، ول شدن» (اکبری شالچی،۱۳۷۰: ۳۰۹). امروزه در شهرستان تایباد منظور از فرد یله شده، انسان بی‌بندوبار و فاسد است:«شنیدییم یله شدیی و هر کاره دل تو مییه منی» (راوی: آزاده۶۷ساله از تایباد)// شنیده‌ام بی‌بندوبار و رهاشده‌ای و هر کار زشتی که بخواهی انجام می‌دهی؟//یله شدن در اینجا یعنی فرد بی‌احترام به قوانین و لاابالی.

همچنین است هنگامی‌که در تایباد فردی را «یله» خطاب می‌کنند:«اهو یله! بخدا مگر دست مه به تو نرسه»(راوی: محسن۶۲ساله از اهالی روستای فرزنه)//آهای بی‌بندوبار و بزه‌کار مگر دستم به تو نرسد// در اینجا «یله» دارای بار منفی بوده و به‌عنوان نوعی تحقیر به معنای بی‌بندوبار به کار می‌رود. بین فعل مرکب «یله کردن» و صفت «یله» به دلیل مشابهت ظاهری، نوعی انتقال معنایی مجازی نیز رخ‌داده است. «یله کردن» در معنای «رها کردن» براثر فرایند ترخیم، به «یله» تبدیل‌شده و دچار تحول معنایی گردیده است.(رک، افراشی، ۱۳۸۸: ۵۹). همچنین واژه «یله گرد» که عبدالله افغانی نویس به معنای هرزه‌گرد آورده است، صحه‌ای بر این ادعا است(رک، افغانی نویس، ۱۳۶۹: ذیل یله).

جَلد: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای«چالاک و چابک» است. در باب علی تگین وترکمانان آمده است: «مردی سخت جلد که وی را بوالقاسم رحال گفتندی»(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳: ۹۳).همچنین در باب روابط مسعود با منوچهر قابوس آمده است: «و منوچهر او را بازگرداند با معتمدی از آن خویش مردی جلد و سخن گوی».(همان،۱۵۱). در سفرنامهٔ ناصرخسرو آمده است: «دلیل مردی جلد و پیاده‌روی نیکو بود، او را ابوبکر همدانی می‌گفتند.» (سفرنامهٔ ناصرخسرو،۱۳۵۴: ۳۶). واژهٔ «جلد» در این سه جمله به معنای چابک و چالاک است. این واژه در گویش شهرستان تایباد نیز به معنای «چابک و چالاک» است. در ادبیات شفاهی تایباد ذیل جلد چنین آمده است: «جلد: چست و چابک».(مودودی و تیموری،۱۳۸۴: ۲۶۹).همچنین در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه آمده است: «جلد: چست و چابک».(دانشگر،۱۳۷۴: ۸۵). امروزه این واژه در تایباد به‌صورت های مختلف می‌آید: گاه در ترکیب اسم مرکب می‌آید «جلداجلد» یعنی «چابکانه و باعجله»:«اگر اور مدیدی همی توو جلداجلد مرفت» (راوی، محمد۳۴ساله از اهالی روستای آبقه)//اگر او را می‌دیدی چقدر تند راه می‌رفت// .گاهی نیز فعل امر«باش» به دنبال آن می‌آید «جلد باش» یعنی «عجله کن و

چابکانه کارکن». نگارنده وقتی بر سر مزرعه‌ای گندم حاضر شد و مردی با پسرانش در حال درو بودند، مرد خطاب به پسرش می‌گفت: «زود باش. دروکن. جلدباش بچه مه» (راوی: نگارنده شاهد و حاضر در ماجرا)//عجله کن، دروکن. عجله کن پسرم//

نماز دیگر: در تاریخ بیهقی به معنای «وقت عصر/بعدازظهر» است. «و عبدالله طاهر نماز دیگر بیامد و رسم تهنیت به‌جای آورد.».(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳: ٦٧).« و امیر روزه داشت، نماز دیگربار نداد و پیغام آمد که بازگردید.» (همان،۵۸۱). در سفرنامهٔ ناصرخسرو نیز این واژه به معنای زمان عصر است. « نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند.» (سفرنامهٔ ناصرخسرو،۱۳٥٤: ۱۰٦). این واژه امروزه در شهرستان تایباد «نماز دگر»(namazdagar) تلفظ می‌شود. در فرهنگ شفاهی تایباد ذیل واژهٔ «نماز دیگر» چنین آمده است: «نماز دگر: زمان عصر، زمان نماز عصر».(مودودی و تیموری،۱۳۸٤: ۲۵۷). همان‌گونه که مشاهده می‌شود این واژه با اندک تغییرات صوری هنوز هم در گویش تایباد مستعمل است: «موقع نماز دگر مو مرم به آبیاری» (راوی، وکیل، ٤۲ساله از اهالی روستای کرات)//من عصر می‌روم به آبیاری//. در فرهنگ مردم هرات نیز «نماز دگر» بر زمان عصر اطلاق می‌گردد: «نماز دگر: عصر» (آصف فکرت، ۱۳۷٦: ذیل نماز دگر).

جَر/jar/: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای *شکاف* است. در فصل «حکایت اندر معنی ملک رانی سبکتکین» آمده است: «سبکتکین روز یک‌شنبه دوازدهم ماه ربیع الاخر از گرگان برفت، واز اینجا دو منزل بود تا استار آباد، به راهی که آن را هشتاد پل می‌گفتند. بیشه‌های بی‌اندازه و آب‌های روان. و آسمان آن سال هیچ رادی نکرد به باران، که اگر یک باران آمدی امیر را بازبایستی گشت به‌ضرورت که زمین آن نواحی با تنگی راه سست است و خویها و جرها بی‌اندازه که اگر باران یک هفته بیاید چند روز بباید که تا لشکری نه بسیار بتواند رفت.(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳: ٤۲٦).در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «جَر» چنین آمده است: جر: هر شکافی را گویند عموماً، رخنه، چاک.(دهخدا: ذیل جر).در فرهنگ گویش خراسان بزرگ نیز این واژه به معنای خندقی کم‌عرض آمده است: جر: خندقی کم‌عرض که برای رفع رطوبت کشند، پیچیده و سردرگم.(اکبری شالچی،۱۳۷۰: ذیل جر).در فرهنگ فارسی انصاف پور ذیل این واژه چنین آمده است: جر؛ شکاف.(انصاف پور، ۱۳۷٤: ۲۷۲). عبدالله افغانی نویس در فرهنگ لغات عامیانه افغانستان و اکبری شالچی در فرهنگ گویش خراسان بزرگ، «جر» را

«خندق کم‌عرض که برای رفع رطوبت کشند» دانسته‌اند، (رک افغانی نویس، ۱۳٦۹و اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل جر). در فرهنگ مردم هرات ذیل این واژه آمده است: «جر: ژرفی کنار راه، خندق عمیق، زمین کنده برای کشیدن آب» (آصف فکرت، ۱۳۷٦: ذیل جر).

امروزه در شهرستان تایباد هنوز به شکاف‌های موجود در کوه‌ها «جر» گفته می‌شود. در پژوهش انجام‌شده در دانشگاه فردوسی بر مبنای مطالعهٔ گویش مردم روستای حسینی از توابع شهرستان تایباد ذیل این واژه چنین آمده است:«جر: منطقهٔ کوچک بین دو تپه» (نیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱٤۹). معمولاً در تایباد جر با غار تفاوت دارد، زیرا غار طویل و تاریک است درحالی‌که جر شکافی در حد سایه‌بان است، که در مقابل باران و آفتاب می‌توان از آن استفاده کرد.

امروزه هنگام بارندگی‌های شدید در تایباد اگر گلهٔ گوسفند از آبادی دور باشد، چوپانان گله را در این شکاف کوه می‌برند که به آن «جر» گفته می‌شود. در گویش چوپانان منطقهٔ تایباد بسیار این اصطلاح رایج است: «رمه ر از جر بدر کردم دونفری مبردم به سمت اولنگا[1] که یک‌بار بارون شروع شد» (راوی: هاشم٤۷ساله/ چوپان از اهالی روستای کوه آباد). //گله را از شکاف کوه بیرون کردیم و دونفری به سمت مرتعی درحرکت بودیم که ناگهان باران شروع شد//

ج) با تغییر صورت و حفظ معنا

بَدَست: این واژه در تاریخ بیهقی به همین شکل آمده و به‌عنوان یک واحد اندازه‌گیری معادل یک «وَجَب» است: «آلتونتاش مرا گفت اینجا قاعده‌ای قوی می‌باید نهاد چنان‌که فرمان کلی باشد و کس را زهره نباشد که بَدَستی زمین حمایتی گیرد که حالی بزرگ باشد» (بیهقی، ۱۳۷٤: ٦٥۱). این واژه در گویش مردم تایباد«بَلیست» تلفظ می گردد و همان واحد اندازه‌گیری عرض و طول است که معادل یک وجب می‌باشد. در کتاب ادبیات شفاهی تایباد ذیل این واژه چنین آمده است: «بَلیست/balist/ : وجب» (مودودی و تیموری، ۱۳۸٤: ۲٤۲). همچنین در پژوهشی با عنوان «گردآوری و توصیف گویش حسینی» یکی از روستاهای شهرستان تایباد، واژهٔ «بلیسbelis به معنای«وجب» آمده است»(بیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱٤۰). در فرهنگ گویش خراسان بزرگ چنین آمده است: «بِلست: وَجَب، از سرانگشت شست تا سرانگشت خنصر هنگام گشودن دست» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل بلست).

---

۱ . این واژه نیز از واژه‌های بسیار قدیمی فارسی است که در متون کهن دیده می‌شود و در گویش تایباد مستعمل است.

بی از: از دیگر واژگانی که تغییر شکل داده، اما به همان معنای درج‌شده در تاریخ بیهقی در گویش تایباد استعمال می‌شود، واژهٔ «بی از» است. این واژه در تاریخ بیهقی معنای«بدونِ، بی آن» دارد: «چون بی از جنگ و اضطراب کار یک‌رویه شد و بی‌منازع تخت ملک به خداوند رسید»(بیهقی، ۱۳۷٤: ۳۲۳). این واژه در گویش تایباد،«بی زو bizu است و همان معنای «بدون» را دارد: بی زو: بدون، صرف‌نظر از آن، بدون آن» (مودودی و تیموری: ۱۳۸٤: ۲٤٦). مثال: «بی زو خود موم نمرم به خه نی چه برسه که مور دعوت کنه» (راوی: تابان ۵۷ ساله از اهالی روستای جوزقان)//بی از آن منم خانه اش نمی روم چه برسد که مرا دعوت کند//.

بنوا شدن: این واژه در تاریخ بیهقی به معنای «توانا شدن، به مال و ثروت رسیدن و نیرومند شدن» است: «چنان‌که از دیانت و همت او سزد تا بسیار خلق از ایشان که از پرده بیفتاده‌اند و مضطرب گشته‌اند، بنوا شوند» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۲۷۱). این واژه در گویش مردم تایباد به‌صورت« به نوا رسیدن» استعمال می‌گردد: «به نوا رسیدن: بهره بردن» (مودودی و تیموری: ۱۳۸٤: ۲٤٦).مثال: «خوبه که عید قربون مرسه بلکه همی بیچه رهام به نوا شم» (راوی: اصغر ٤۹ساله از اهالی تایباد» // خوب است که عید قربان فرا می رسد، بلکه این بیچارگان هم بهره مند شوند//

نبسه: این واژه در تاریخ بیهقی و گویش تایبادی به معنای« نوه» است: «و کثیر که خدای بوالحسن سیمجور بود که بوالقاسم نبسهٔ اوست» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۳٤۸). اما در گویش تایبادی و روستاهای تابعهٔ آن به صورت «نِوَسه»/nevasa/ استعمال می‌گردد.(رک، مودودی و تیموری، ۱۳۸٤: ۳٤۳). همچنین در پژوهشی که بر مبنای مطالعهٔ گویش مردم روستای حسینی از توابع تایباد انجام‌شده است، واژه «نِوَسهnevasa به همان معنای نوه و شکل دیگری از نبسه درج گردیده است(نیک قدمی، ۱۳۹۵: ۱۸٤).

خریطه: این واژه در تاریخ بیهقی به همین شکل آمده است: «و نماز دیگر آن روز صلتی از آن وی رسول دار ببرد، دویست هزار درم و اسبی باستام زر و پنجاه پاره جامهٔ نابریده مرتفع و از عود و مشک و کافور چند خریطه و دستوری داد تا برود»(بیهقی، ۱۳۷٤: ۷۷). در تاریخ بیهقی به معنای «کیسهٔ چرمی کوچک» است: در داستان« اندیشهٔ بونصر از کار ترکمانان از زبان بونصرآمده است: « و من نامه نوشتم و وی آن را به خط خویش استوار کرد و خریطه کردند و در اسکدار گوزگانان نهادند و حلقه برافکندند.».(تاریخ بیهقی،۱۳۸۳: ۳۷۹). «خواجه دست از

نـان بکشـید و ایشـان را بـه نـان بنشـانده نامـه‌هـا بسـتد و خریطـه بـاز کـرد و خوانـدن گرفت.»(همان،٤٤٣).طبق شرح یاحقی و خطیب رهبر واژۀ خریطه در این دو نمونه بـه معنـای «کیسۀ چرمی کوچک» است. در فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه در مـورد ایـن واژه چنـین آمده است: «خلیطه: کیسۀ چرمی یا پارچه‌ای کوچک».(دانشگر،١٣٧٤: ١١٣). عـین همـین معنـا در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ نیز ذیـل ایـن واژه آمـده اسـت: «خلیطـه: کیسـۀ چرمـی یـا پارچه‌ای کوچک».(اکبری شالچی،١٣٧٠: ١٤٠). مردم شهرهای غرب افغانستان کـه بـه فارسـی دری سخن می‌گویند این واژه را «خلته» (khalta) می‌گویند که به معنای «کیسه» است: «خلتـه: کیسه‌مانندی که از پارچه سازند و در آن اشیاء اندازنـد.».(افغـانی نـویس،١٣٦٩: ٢٢٩). امـروزه عموماً در گویش شهرستان تایباد به کیسه‌های پارچه‌ای کوچـک کـه کـاربردی همچـون کیـف دارنـد، «خلیطـه» گفتـه مـی‌شـود. در گـویش تایبـاد ایـن واژه «خلیطـه» نوشـته و اسـتعمال می‌گـردد:«خلیطـه: کیسـه‌ای بـا کـارکرد کیـف» (مـودودی و تیمـوری، ١٣٨٤: ٢٧٨). در زبـان گویشوران این منطقه نیز هنـوز خلیطـه کـاربرد دارد: «بگیـر ایـن جـوزار بـذار بـه تـه خلیطـه خو»(راوی: سارا٥٨ساله از اهالی تایباد)// بگیر این گردوها را در کیف پارچه‌ای‌ات بگذار//.

نتیجه‌گیری

زبان به‌عنوان پدیده‌ای پیچیده همواره در معرض تحولاتی در حوزه‌هـای آوایـی، معنـایی و صوری قرار دارد. تحولات معنایی و صوری با بررسی پیشینۀ واژگان در کتـب و گـویش‌هـای مختلف قابل‌بررسی است. یکی از آثاری که هنوز واژگان آن به کثرت در گـویش‌هـای فارسـی خراسان به کار می‌رود، کتاب تاریخ بیهقی است. در این مقاله به واژه‌هایی پرداختیم که به نظـر می‌رسد با واژه هایی از تاریخ بیهقی ارتباط دارند و امروزه این واژه‌هـا را بـا حفـظ صـورت و معنا یا با تغییر صورت و یا تغییر معنا در گـویش شهرسـتان تایبـاد مشـاهده مـی‌کنـیم. حـال دستاورد اصلی پژوهش حاضر این است که چه دلایـل و توجیهـاتی بـرای کـاربرد و اسـتعمال واژگان تاریخ بیهقی در گویش تایبادی وجود دارد؟ و چرا بـا وجـود فاصـلۀ زیـاد –بـالغ بـر چهارصد کیلومتر- بین مکان زندگی مولف(روستای بیهق از توابع سبزوار) و شهرسـتان تایبـاد هنوز واژگان ایـن کتـاب در گـویش تایبـادی مسـتعمل اسـت. دلایـل ایـن مسئله را بایـد در گستردگی دامنۀ گویش محلی خراسان قدیم جست و جو کـرد چـرا کـه ایـن گـویش نشـات گرفته از فارسی دری بوده و قسمت های وسیعی از افغانستان و ایران را با گویشـوران وسـیعی

(از باشتین تا غزنین) در بر می‌گرفت علاوه بر این آثار نویسندگان و شاعران سبک خراسانی از رودکی تا مولانا و از مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری تا سفرنامه ناصرخسرو و تاریخ بیهقی مشحون از واژگانیست که نشانگر وجود یک گویش مشترک در ادواری از تاریخ ایران در منطقهٔ جغرافیایی خراسان بزرگ بوده است. بنابراین اگر باشتین(سبزوار) را مرز غربی گویش خراسان بزرگ بدانیم- چرا که قومس(دامغان) و ری به گویش دیگری سخن می گفته اند-از طرف شرق نیز قسمت‌های وسیعی از افغانستان به این گویش سخن می‌گفته اند و بی شک تعداد زیادی از واژگان این گویش در هرات، نیشابور، خواف و تایباد نیز استعمال می شده و هنوز هم باقی مانده است.

منابع:

۱- آصف فکرت، محمد. (۱۳۷٦)، **فارسی هروی- زبان گفتاری هرات**، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

۲- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۹): **ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)**، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم.

۳- ----، ----.(۲۵۳۵)، **تحول معنی واژه در زبان فارسی**، تهران، چاپخانهٔ حیدری، چاپ اول.

٤- اختیاری،زهرا،(۱۳۸۸).«**واکاوی چند واژه از تاریخ بیهقی**»،نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز،شمارهٔ ۲۰۹، صفحات(۱تا۱۹).

۵- افراشی، آزیتا. (۱۳۸۸)، **ساخت زبان فارسی**، تهران، سمت، چاپ دوم.

٦- افغانی نویس،عبدالله.(۱۳٦۹)،**لغات عامیانه فارسی افغانستان** ، تهران: موسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ.

۷- اکبری شالچی ، میرحسین. (۱۳۷۰) ، **فرهنگ گویش خراسان بزرگ**،تهران: مرکز.

۸- انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۷٤).**فرهنگ فارسی**،چاپ دوم، تهران: زوار

۹- آرلاتو،آنتونی.(۱۳۷۳). **درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی**، ترجمهٔ یحیی مدرس، تهران:پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۰-بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷٤): **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، سه جلد، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ چهارم.

۱۱-بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، ، (۱۳۸۳)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی،مشهد: دانشگاه فردوسی،چاپ چهارم.

۱۲-دانشگر،احمد.(۱۳۷٤)،**فرهنگ واژه‌های رایج تربت‌حیدریه** ، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۳-دبیر سیاقی، محمد،(۱۳۵۱)،**گزیدۀ تاریخ بیهقی**، تهران: زوار.

۱٤-دهخدا،علی‌اکبر.(۱۳۵٦)**.لغت‌نامه**.تهران: دانشگاه تهران.

۱۵-رضایی ،جمال ،(۱۳۷۳) ،**گویش بیرجند** ، چاپ اول ، تهران ، روزبهان.

۱٦-صفوی، کورش (۱۳۸۳): **درآمدی بر معنی‌شناسی**، تهران: سورۀ مهر، چاپ دوم

۱۷-مودودی محمدناصر و تیموری زهرا.(۱۳۸٤) ،**ادبیات شفاهی تایباد** ، مشهد: ماه جان.

A Study on the Formal-Semantic Development of Some Words *Bayhaqi's History Book* in the Local Dialect of Taybad City

fazlallah Khodadadi[1]
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University.
(Corresponding Author)

hamid Taheri
Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University

Received:2020/12/8 Accepted:2021/2/2

Abstract

It is believed that language is a systematic and interconnected set that, while integrated and organized, is constantly evolving and changing. One of the most extensive areas undergoing the evolution of this system is the semantic and structural area. Following these developments in the historical-geographical study of the words of *Bayhaqi's History Book* in the East Khorasan Razavi region (Taybad), we have reached the point that although nearly a thousand years have passed since the writing of this work, today it still has words in the local dialect of the people of this region. They can have evolved in three ways: either they are used in the same way used in Beyhaqi history book (in pronunciation and meaning), or they have undergone semantic changes along with phonetic changes, or they have changed completely semantically despite maintaining their appearance. This study examined the semantic-structural evolution of some of these words in the dialect of East Khorasan Razavi (Taybad) through field method and relying on library resources while paying attention to the study of the evolution of meaning in language. The results of the present study show that the metamorphosis of semantic-structural changes in the words of *Bayhaqi's History Book* in the dialect of East Khorasan Razavi has been more than the type of internal transformation and due to the similarity of the words.

Keywords: Semantic Changes, Structural Changes, Local Vocabulary, Taybad

[1]- bardiakhodadad66@gmail.com